

سیدیکی دیاکیت \*  
ترجمه مهندس احمد محقق

## ● توسعه فقط مسأله فن سالاران نیست ●

بحران کنونی آفریقا، یعنی توسعه نیافتگی آن، به هیچ وجه به مثابه بحران فرهنگ آفریقا شناخته نشده بلکه به عنوان بحرانی صرفاً اقتصادی مطرح می‌شود. به همین علت است که بعضی از تفکرات تکنوکراتیک و ضد هومانسیم، دانشجویان علوم انسانی و ادبیات را که در جستجوی راه‌حل‌های بالینی برای مسایل کلان توسعه آفریقا می‌باشند، مورد تمسخر قرار می‌دهند. برای آن تکنوکرات و ضد هومانسیم، علوم انسانی، به ویژه فلسفه، رشته‌های لوکس و در نهایت بی‌فایده‌ای هستند؛ زیرا بیش از حد انتزاعی و تجربیدی بوده و اصلاً جنبه تجربی ندارند.

تکنوکرات‌ها، کسانی را که در این دوره بحران اقتصادی به علوم انسانی می‌پردازند، به عنوان عناصر «خطرناک» غیر مولد شناخته و آنها را عوامل منفی جامعه و ترمزی برای توسعه می‌دانند، چنین طرز تفکری است که باعث می‌شود بعضی از رهبران آفریقایی نسبت به جامعه‌شناسی بدبین شوند. به نظر آنها، جامعه‌شناسان اخلاق‌گرانی هستند که نظم لازم جهت تولید و پیشرفت را به هم می‌زنند. فلسفه نیز صاف و ساده از برنامه آموزشی برخی از کشورهای آفریقایی حذف شده است.

چنین بینشی نسبت به جریان امور، ناشی از یک نزدیک بینی روشنفکرانه است. این افراد قربانی بینشی یک بعدی از توسعه می‌باشند. برای آنها، توسعه

\* Sidiki Diakite

Violonce Technologique et Developpment.

l'Har Mattan, Points De We. PARIS, FRANCE

یادآور کارهای اجرایی بزرگ، عملیات عظیم و پیچیده مدرنیزاسیون و خلاصه یادآور نوآورهای خارجی و تکنولوژی غربی می باشد. به بیان دیگر، آنها توسعه را تنها به جنبه های صرفاً کمیّتی آن محدود می کنند. این همان محدودنگری است. این تکنوکرات های آفریقایی سؤال های «چرایی» و «چگونگی» توسعه را مطرح نمی کنند - به علت عدم صداقت؛ پاسخ به این سؤال به موضوع گیری منتهی شده و مانند هر موضوع گیری جدل برانگیز خواهد بود - پاسخ به سؤالات فوق تعریف جدیدی از توسعه به دست می دهد: نگرشی از توسعه که تمامی ابعاد متعدد آن و چند بعدی بودن آن را در بر می گیرد؛ نگرشی که تعریف اکونومیستی و ساده گرانه ای را که در توسعه فقط رشد مادی را مهم می انگارد، ناکافی و مردود می داند.

برای این که بدانیم چگونه علوم انسانی، می تواند به امر توسعه کمک کند، ضروری است این مقوله بسیار متداول مورد تدقیق قرار گیرد تا معنا و مفهوم آن بهتر و عمیق تر درک شود.

#### ● الف: تعریف توسعه

این یکی از مشخصات عصر حاضر است که به امر توسعه توجه نشان می دهد. اما توسعه را باید مجدداً ارزیابی کرد و محتوای اساسی آن را که «اقتصاد مرکزی» است، نمایان ساخت. توسعه ای که امروزه از آن سخن گفته می شود، اساساً بر مبنای یک محاسبه اقتصادی و تکنیکی می باشد؛ یعنی بر شالوده نگرشی خطی از پیشرفت که وابسته به رشد اقتصاد برنامه ریزی شده است و به طور خود کار موجب تغییرات اجتماعی - اقتصادی مورد نظر می شود. و اگر در این میان برخی «سرمایه گذارها» برای انسان صورت گیرد، باز هم با مفاهیم محدود اقتصادی تحقق می گیرد و بیان پذیر می شود.

در واقع مسأله عبارت است از اهداف اصلی توسعه. به دیگر سخن چه چیزی وسیله و چه چیزی هدف توسعه می باشد؟ این پرسش اساساً بر این مبناست که معیارهای اقتصادی، مثل تولید ناخالص ملی و داده های مالی مربوط به آن، معیارهای مناسبی جهت ارزیابی خوشبختی و بهزیستی انسان و کیفیت زندگی او نیستند.

هر هدف توسعه، وقتی به عنوان هدف پذیرفته شد، هدفی اجتماعی - فرهنگی خواهد بود. زیرا اولاً هر هدفی حداقل بخشی از جامعه را متأثر می کند و ثانیاً آن به اصطلاح اهداف، در سطح معینی از تجزیه و تحلیل تنها

اهداف اقتصادی نخواهند بود.

اگر ما به قطعنامه ۲۶۲۶ درباره استراتژی بین‌المللی توسعه که برای دومین سده سازمان ملل تنظیم شده، مراجعه کنیم، خواهیم دید که «تغییرات کیفی و ساختاری در جامعه باید به گونه ننگ‌انگیزی به یک رشد اقتصادی سریع وابسته باشد؛ در عین حال که نابرابری‌های موجود (منطقه‌ای، محلی و اجتماعی) می‌بایست به نحو چشمگیری کاهش یابند. این اهداف همگی عوامل تعیین‌کننده توسعه هستند»<sup>۵</sup>. از این قطعنامه دو نکته توجه ما را به خود جلب کرده است:

۱) توسعه ابتدائاً به معنی یک دگرگونی ریشه‌ای اجتماعی است که در جریان آن، نهادهای بنیادی یک کشور و رفتارهای اساسی مردم آن، اگر جبراً دگرگون نشوند، الزاماً از آن دگرگونی‌ها تأثیر می‌پذیرند. این امر است که توسعه را از یک رفرفرم ساده متمایز می‌کند. توسعه نیز مانند اصلاحات می‌تواند تدریجی باشد اما نقطه پایان و نتیجه آن به حدی با نقطه شروع متفاوت است که از اصلاحات نمی‌تواند به عنوان یک توجیه استفاده کند. مسأله مطروحه در این جا عبارت است از یک تغییر هویت. هویت در نقطه شروع، آن قدر با هویت انتهایی روند تفاوت دارد که ارزش‌ها، خواست‌ها، اهداف و اعتقادات قبلی نمی‌توانند معیارهای ارزشی توجه‌کننده وضعیت نهایی قرار گیرند.

۲) قطعنامه مذکور از این که انسان را به مثابه شیئی در نظر گیرد و به عبارت دیگر، انسان را به عنوان یکی از منابع یا سرمایه در نظر آورد، استنکاف می‌ورزد. به عکس، در قطعنامه انسان چه به مثابه تولیدکننده و چه به عنوان مصرف‌کننده، هدف تمامی فعالیت‌های اقتصادی است. در نتیجه «انسان مرکزی» در نگرش به توسعه، مسأله اساسی است. در قطعنامه عوامل اجتماعی - فرهنگی به عنوان عوامل تعیین‌کننده و به مثابه نتایج نهایی دیده شده‌اند. توسعه را باید در شرایط پویا، به مثابه رشته روندهایی که از ارزش‌ها، از تجربه تاریخی و منابع یک جامعه مفروض ناشی شده و یا از آنها تغذیه می‌شوند، ادراک کرد. توسعه، به معنای رسیدن به یک وضعیت خاص منطبق با مدل‌های کشورهای صنعتی غرب، نیست. اهداف و امکانات به کار گرفته شده برای رسیدن به موفقیت نهایی، در سلسله مراتب ارزشها انتخاب‌هایی را می‌طلبد. این انتخاب‌ها در ارتباط با کل نظام اجتماعی - اقتصادی مطرح می‌شوند. توسعه نه

فقط یک روند ارگانیک می باشد، بلکه پیچیده و چند بعدی نیز هست.

نمی توان هیچ یک از جنبه های توسعه را از بقیه جنبه ها جدا کرده و آن را درک کرد مگر در ارتباط و تبعیت از وابستگی های متقابل ابعاد متعدد مثلاً تغییراتی که در بخش خاصی از اقتصاد بوقوع می پیوندد، اثرات معینی در بخش های بسیار دورتری دارد که غالباً پیش بینی نشده و ناخواسته اند. در نتیجه می بایست افق دورتری را دید. باید پیچیدگی و وابستگی های متقابل را به حساب آورد تا بتوان تغییرات اجتماعی - فرهنگی را به نحوی عملی طرح ریزی کرد؛ همان کاری که امروزه در مورد تغییرات اقتصادی انجام می دهیم.

از این جا نیاز مداوم به بررسی تحلیل گران مسأله توسعه، هر گونه که باشد، مطرح می شود. این تحلیل امکان می دهد که توسعه اجتماعی - فرهنگی را به سمت اهداف دوردستی که آزادانه از سوی مردم پذیرفته شده و ضرورتاً خصلتی اجتماعی - فرهنگی دارند، جهت داد. ادغام به معنی تفکری چند جانبه، برآورد و بازگشت به منابع، یعنی به فرهنگ یک جامعه مفروض، خواهد بود. این طرز تفکر که توسعه می بایست بر انسان، بر ظرفیت ها و خلاقیت هایش متمرکز شود، به آنجا منجر می گردد که اثرات توسعه بر روی نحوه زندگی، رفتارها و سیستم ارزش ها در نظر گرفته شود. این شیوه تفکر در عین حال توضیح دهنده نقش مهمی است که علوم انسانی از جمله جامعه شناسی و فلسفه می توانند در توسعه جهان سوم ایفا کنند.

### ● علوم اجتماعی، فلسفه و توسعه

توسعه با توجه به چند بعدی بودنش، دربرگیرنده شرایط عینی مشخص (اقتصادی و فنی) است که به جامعه اجازه می دهد پیشرفتی را آغاز کند. اما توسعه در عین حال به جنبه های ذهنی بی (سیاسی، فرهنگی و فکری) نیز مربوط می شود؛ جنبه هایی که امکان کنترل این پیشرفت و کانالیزه کردن آن را پدید می آورد تا از حیطة کنترل خارج نگردد و منشاء دیگر مشکلات اجتماعی نشود، (از جمله رشد نابرابری ها، و فروریزی ساخت های اجتماعی، تضعیف روابط خویشاوندی، مهاجرت افراد تحصیل کرده، تجزیه جوامع روستایی؛ که به علت سرمایه گذاری ها، تغییرات تکنولوژی و واردات تولیدات جدید به کشورهای جهان سوم رخ می دهد).

برای احتراز از وقوع چنین امری، فلسفه به عنوان عامل «آگاه کننده» و جامعه شناسی با مطالعه جامعه در روند پویای متحول خود، می توانند نقشی

اساسی در تعیین هر گونه استراتژی توسعه به عهده گیرند.

نمونه آوردن یک کشور آفریقایی که به خوبی نشاندهنده نقش فعال فلسفه و اهمیت جامعه‌شناسی است، بی‌جا نیست. می‌دانیم که ورود تکنولوژی‌های غربی به جوامع آفریقایی، با گذار از یک اقتصاد معیشتی به یک اقتصاد پیچیده‌تر، که در آن ثروت اضافی ایجاد شده نقش اقتصادی بسیار مهمی را داراست، در رابطه می‌باشد. پشت سر نهادن اقتصاد معیشتی اجباراً با تغییر عمیق در شیوه زندگی جامعه مورد بحث همراه خواهد بود. این تغییر نهادها، اشکال نوین سازماندهی، تولید و کیفیت جدیدی از تمدن را موجب خواهند شد. پیوند با کیفیت نوینی از تمدن، انتقاد ضمنی یا صریح شیوه قدیمی زندگی و در نتیجه انتقاد شیوه فدیمی تفکر را به دنبال خواهد داشت. این انتقاد می‌تواند هم به تحکیم، به «تجدید نظر» و هم به ترک رفتارهای سابق منتهی شود. به این ترتیب آنانی که جامعه خود را در راه توسعه هدایت می‌کنند، دورنمای بررسی و تحقیق مناسبی در اختیار علوم انسانی و فلسفه قرار می‌دهند.

توسعه، هنگامی که در جایگاه واقعی خود قرار داده شود، به مثابه پروژه‌ای مدت‌دار، تحولی تاریخی، پیشرفتی کامل و تدریجی ظاهر می‌گردد. توسعه جوابگوی امکان تاریخی بی‌است که خلقی یا تمدنی در اختیار می‌گیرد تا بتواند رشد کند و خلاق باشد. در نتیجه، سخن از توسعه در عین حال سخن از شرایط مادی، ساختاری و روانی است که باید آن را ایجاد کرد. این امر مستلزم پاسخ دادن به چگونگی شرایط و اهدافی است که می‌باید برای انسان، و در این‌جا برای انسان آفریقایی، که در شرایط «استعمارزده - مستقل» قرار داد، مقرر داشت. چگونه باید آنچه را که انسان‌ها در اختیار دارند جمع‌آوری کرد و سازمان داد تا اشتیاق و شور بیشتر به زندگی‌شان و معنای بیشتری به موجودیت‌شان بخشید؟ مسأله برای ما آفریقایی‌ها به این شکل مطرح است!

حوزه کاربرد جامعه‌شناسی در کشورهای ما بسیار وسیع است و ما به نقل بخشی از آن که خیلی مهم است، اکتفا می‌کنیم. زمینه‌هایی از کاربرد جامعه‌شناسی وجود دارد که بر همه روشن می‌باشد چرا که مربوط به مسایلی هستند که درک و حل آنها مورد توجه در کلیت خود می‌باشد. این زمینه‌ها، مثلاً مسایل تعلیم و تربیت، اشتغال، توسعه اقتصادی، صنعتی کردن کشور، شهرسازی، بهداشت عمومی، کشاورزی، توسعه روستایی و غیره را در بر می‌گیرند. همین چند مورد کفایت می‌کنند تا زمینه‌های وسیع علم

جامعه‌شناسی را برای ما ترسیم نمایند، در عین حال که می‌توان موارد زیاد دیگری را در توسعه اقتصادی برشمرد که برای تمامی کشورهای جهان سوم اساسی هستند. اما این، یک موضوع بیش از حد معمولی است و بهتر است مثال یک تکنیک خاص توسعه اقتصادی را برای توضیح انتخاب کنیم: برنامه‌ریزی اقتصاد ملی در تمامی کشورهای جهان، چه سرمایه‌داری و سوسیالیستی و چه در جوامع در حال رشد، از این پس جایگاه ویژه‌ای را در اولویت‌های ملی به خود اختصاص می‌دهد. دلیل آنکه برنامه‌ریزی بیش از پیش اهمیت می‌یابد آن است که برای تمامی ملل، برنامه‌ریزی شرط پیشرفت و حتی شرط بقا شده است. می‌توان اضافه کرد که برنامه‌ریزی ملی برای کشورهای در حال توسعه دارای اهمیت عامل و بلاواسطه است.

در این جا هدف ما بررسی تشریحی فن پیچیده‌ای همچون برنامه‌ریزی نیست بلکه می‌خواهیم پایه‌های شرکت جامعه‌شناس در برنامه‌ریزی را نشان دهیم. در جهان در همه‌جا برنامه‌ریزی انجام می‌شود ولی این امر در کشورهای مختلف با اشکال متفاوت صورت می‌گیرد. البته اصل عمومی بر محاسبه اقتصادی، اعداد، آمار و پیش‌بینی‌های کم و بیش دراز مدت استوار است. هر برنامه‌ریزی در محیطی با فرهنگ معین، که امکانات تحقق برنامه، موفقیت و کارایی آن را مشروط می‌کند، انجام می‌شود. بنابراین تکنیک‌های برنامه‌ریزی باید به تبع شرایط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هر کشور تغییر کند، این شرایط باید از سوی جامعه‌شناس تعریف شوند.

در نتیجه برنامه‌ریزی تنها براساس مدل‌های اقتصادی، ریاضی یا آماری مبتنی بر عوامل قابل اندازه‌گیری و قابل شمارش انجام نمی‌شود برنامه‌ریزی یک روند کاملاً تعلق نیست، زیرا عوامل بسیاری را که مربوط به شخصیت، ارزش‌های فرهنگی و دیگر عناصر غیرمادی و غیرمحسوس هستند، و در نتیجه غیرقابل اندازه‌گیری می‌باشند، در خود دخالت می‌دهد. از لحاظ اجتماعی و فرهنگی، تمامی مسایل و تمامی ارزش‌هایی که برای انسان‌ها دارای اهمیت هستند در برنامه‌ریزی دخالت می‌کنند. در این جا، به این ترتیب هدفی اجتماعی، مجموعه‌ای از قواعد و ارزش‌ها وجود دارند که باید داده‌ها و تصمیمات اقتصادی در رابطه با آنها تکمیل و کامل شوند و حتی این داده‌ها و تصمیمات اقتصادی می‌بایست قبلاً با آگاهی بیشتری از داده‌های انسانی و اجتماعی همراه بوده باشند.

در همین جا است که جامعه‌شناس می‌تواند در روند برنامه‌ریزی دخالت

کند و در همین نقطه نیز است که برنامه‌ریزی بر پایه پژوهش فلسفی، از نقطه نظر تنوریک قرار دارد. و چنین چیزی همانطور که در بالا گفتیم، یک اقدام چند بعدی و چند منظوره می‌باشد. قابل ذکر است که مشکلات برنامه‌ریزی بیشتر ماهیت اجتماعی - فرهنگی دارند تا صرفاً اقتصادی. بسیاری از طرح‌ها که از لحاظ اقتصادی کاملاً قابل توجه هستند، برای این که موفق باشند باید همراه با آگاهی‌های روانشناسانه، جامعه‌شناسانه و فرهنگی باشند. مثلاً معماری را در نظر بگیریم؛ برای هر جامعه‌ای، طراحی و سازماندهی فضا دارای اهمیت فراوانی است. اما در چهارچوب یک انتقال تکنولوژیکی ما نوع نوینی از معماری را می‌پذیریم؛ یعنی شیوه نوینی را در سازماندهی فضا قبول می‌کنیم. هدف نهایی این معماری کدام است؟ آیا این هدف مناسب انسان آفریقایی است؟

تمامی این پرسش‌ها فلسفی هستند: در این جا فلسفه نقش اجتماعی تعیین اهداف مشخص اعمال ما را به عهده داشته و سعی دارد پاسخگوی مسائل تراژیکی باشد که جوامع ما امروزه در زمینه‌های بازسازی ساختارهای فضاها، مان با آن مواجه‌اند. البته هدف معماری در اساس جهانی است، همانند هر اقدامی که مربوط به اعماق وجود انسان می‌شود، لیکن فلسفه کشف خواهد کرد که این جهانی بودن حذف‌کننده تنوع فرهنگی و ویژگی‌های هر فرهنگ نیست. به این جهت روشن است که نقش یک معمار آفریقایی باید با نقش همکار اروپایی او متفاوت (و نه مشابه) باشد. ماهیت وحدت مسایل در مورد به‌طور ریشه‌ای متفاوت می‌باشند. با این وجود در حال حاضر ساختار روحی، برخورد فکری، عملکرد و شیوه‌های بسیاری از معماران ما تفاوت ناچیزی با همکارانشان در کشورهای غربی دارد. فیلسوف این وضعیت را بر ملا و افشاء کرده و به این ترتیب ثابت می‌کند که توانایی خلاقه او تنها مربوط به تخیلاتش نیست؛ بلکه هم چنین ناشی از کمال درک و پیشتازی او نسبت به نیازهای افراد جامعه می‌باشد.

توانایی او در انتقاد و دل‌مشغولی‌اش در نوآوری و ایجاد امکانات و برقراری ارتباط می‌باشد. درک معنای اهداف و نهد نسبت به یک ایده‌آل و نیز داشتن نگرشی عام و کلی از جامعه، شرط اساسی تشریک‌م سعی فیلسوف در امر توسعه می‌باشد. به این ترتیب می‌توان دریافت که احداث مجتمع نیشکر بوروتو (یکی از روستاهای ساحل عاج) در عین این که یک واقعیت اقتصادی است، واقعیتی اجتماعی - فلسفی نیز هست. البته این مجتمع در چهارچوب

توسعه اقتصادی ساحل عاج فرار دارد اما برای اهالی بورونو که می‌دانیم به قوم کشی در میان آنها بدل شده است، چه معنایی دارد.

این‌ها مسایلی هستند که به ما می‌فهمانند هدف نهایی توسعه و نیکیبختی، تنها در صنعتی شدن ساده خلاصه نمی‌شود. بودن ما و حضور ما را در این جا نمی‌توان صرفاً به منطق و در حد باز هم بیشتری به تکنیک و پا اقتصاد محدود کرد.

و در این جاست که گفته شیللر تمام ارزش خود را نمایان می‌سازد. شیللر می‌گوید: «انسان در قلب خود به آنچه که با دستانش ایجاد می‌کند، نظر می‌دوزد و برای همین است که به انسان عقل داده شده است.»

نقش جامعه‌شناسانی که در آفریقا به دنبال الگوهای توسعه درون‌زا با استفاده از امکانات محلی هستند، عبارت خواهد بود از تفکر درباره تمامی مواردی که قابل تحقق هستند. در واقع چگونه می‌توان تحولات و تغییرات تکنولوژیکی و دگرگونی‌های اجتماعی را تسهیل کرد؟ چگونه می‌توان به کشاورزان روش‌های نوین کشت را قبولاند و چگونه می‌توان بر عدم تحرک و مقاومت در مقابل نوآوری‌ها فایز آمد؟ و بالاخره چگونه می‌توان مناطق جدیدی از طریق جابه‌جایی اهالی به وجود آورد (مانند کوسو، ناآبو و سان پدر و در ساحل عاج) - این‌ها مسایلی هستند که باید برای جامعه‌شناسان جهان سوم جالب باشند.

حال که برای آفریقایی، استعمار به مفهوم بردگی، از دست دادن شخصیت و تحقیر فرهنگی‌اش بوده است، جای تأسف خواهد بود که با به‌دست آوردن استقلال، جوامع ما مجدداً توسط تکنولوژی طوق بردگی بر گردن اندازند و جوامع ما همچنان از دگرگونی‌های خشن و ناراحتی‌های روانی - فرهنگی ناشی از تحمیل تکنولوژی غرب، در رنج باشند.

در این مرحله از بررسی می‌توانیم اعلام کنیم که آن توسعه ساختارهای اقتصادی و مادی که توسعه و رشد ساختارهای فکری و روانی را مدنظر ندارند، در واقع نوعی توسعه یافتگی ناقص است. اما رشد ساختارهای فکری و روانی که مدعی عدم وجود هر گونه رابطه با شرایط موجود مادی است نیز در واقع یک توسعه نیافتگی است. مسأله اصلی که اکنون باید مطرح شود، همانا آمیزش و همکاری میان ارزش‌های سنتی و نوین بر مبنای درست و عینی است.

و اما چگونه می‌توان سیستم ارزش‌هایی با خصلت طبیعت‌گرا (طبیعی) و زراعی که افراد روستایی سنتی را باز تولید می‌کند، با اشکال مختلف پیشرفت



فنی آشتی و سازش داد؟ این سیستم به هیچ وجه مخالف پیشرفت های فنی و علمی نیست به شرط آن که پیشرفت های مذکور به انسان امکان و اجازه شکوفایی کامل در فضایی روانی - جمعی داده و بر نظام ارزش ها و سنن ملی تکیه داشته باشد. باید پیشرفت علمی و فنی را با انواع خاص زندگی اجتماعی سازش داد.

ما نیز مانند آقای «ف. هر توگمن» از جامعه اقتصادی اروپا، معتقدیم که اولین شرط یک سیاست نوآوری اجتماعی پذیرش این امر است که تکنولوژی یک نیروی مستقل و غیر قابل مقاومت نبوده بلکه وسیله ای است در خدمت نیروهای اجتماعی. به این لحاظ باید با تکنولوژی به عنوان متغیری که تابع یک تصمیم گیری است برخورد کرد. مشکل در فقدان وجود ابتکار در زمینه نوآوری و در فقدان وجود تفاهم درباره اهداف مورد نظر می باشد. این که بخواهیم نوآوری اجتماعی را از تحولات تکنولوژیکی مشتق کنیم، عقلایی نیست. این طرز فکر مانند راه حل سهل الوصلی است که مسئولیت اجتماعی را به عهده عامل خارجی و ناشناس می گذارد.

واضح است که انسان ها جامعه را می سازند و نه تکنولوژی. معمولاً از تعهد نسبت به این نقطه نظر مسئولانه سر باز زده می شود؛ زیرا، از طرفی افراد نمی دانند چه معنایی به زندگی خود بدهند و از سوی دیگر گروه های اجتماعی نمی توانند به توافقی همگانی در مورد خصلت های مشترک تغییرات اجتماعی و در مورد قواعد مناسبی که به این نوآوری های اجتماعی می انجامد، دست یابند. از نظر کشاورز سنتی، روشنفکران مدرن گرا نماینده همان رژیم استعماری یعنی عامل انباشت سرمایه اند. در نتیجه دولت ایجاد شده توسط اینان بیانگر خواست های طبقات حاکم می باشد. از آنجا که تکنولوژی خارجی از سوی کشاورز سنتی به عنوان نیرویی سرکوبگر و برده ساز شناخته شده است، ورود تکنولوژی خارجی به جامعه در نظر او امری مطرود می باشد. هر راه حلی که مدعی ادغام کشاورزی سنتی در شبکه های اقتصاد مدرن است باید در طرحی جامع، چهارچوبی قانونی فراهم کند که در آن هر شهروند عادی حق داشته باشد به مسایل عمومی و کلی بپردازد. از این جا لزوم دگرگون سازی دستگاه دولتی که از رژیم استعماری به ارث رسیده است و استقرار یک سیستم جمعی خودگردان در فضای روستا، که در چهارچوب یک سیاست برنامه ریزی ملی و منطقه ای حراشی شده باشد، مطرح می شود.

از نظر امر توسعه باید از یک واقعیت عینی آغاز کرد؛ یعنی روستا را به

عنوان مبدأ و پایه به حساب آورد. ما معتقدیم که انسان وقتی خود را خوشبخت احساس می کند که در یک دنیای کوچک ادغام شده باشد، در محیطی فیزیکی - اجتماعی که به او امکان می دهد در تماس فشرده و دایمی با دیگر انسان هایی که به واسطه روابط خونی و دوستی با او متحدند و ارتباط محکم بین آنها برقرار می سازند، زندگی کنند. آنها زندگی خود را در محیطی می گذرانند که در آن، روابط مفهوم خاصی میانشان برقرار کرده و مجموعه ای از عادات اجتماعی بر آنها حاکم است. آنها خود را در فضای فرهنگی بی قرار می دهند که خود را با آن هماهنگ احساس می کنند.

باید ابتکارات خود گردانی و خود توسعه‌ی را تشویق کرد، شرکت شهروندان را از مجموعه مدیریت های عمومی روستایی و تا حد مقامات عالی دولتی تسهیل کرد. فقط سیستم خود گردان دموکراتیک که در روستاهای سنتی پیاده شود و تدریجاً به درون شهرها گسترش یابد، امکان خواهد داد که جوامع سیاه آفریقایی تعادل و هماهنگی خود را حفظ کرده و جامعه ای انسانی تر و طبیعی تر بسازند که تعابلات مشروع خلق ها را نیز جوابگو بوده و در عین حال به غنای بشریت قرن بیستم کمک کنند.

سیستم خود گردان با باز گردانیدن قدرت و حق ابتکار به جوامع سنتی بی که مجسم کننده شخصیت واقعی سیاهان هستند، در «آفریقای مدرن» شکلی از دموکراسی خواهد بود که نفوذ روستائیان سنتی را روی مسئولین سیاسی تضمین می کند. در این سیستم جوامع خود گردان می توانند در سطح محلی مسئولیت های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی را در میان خود تقسیم کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### ● نتایج اولیه

با رها شدن تکنولوژی از نقش اجتماعی اولیه (که فعلاً داراست) و خانگی کردن آن در جهت اهداف خاص خود، دولتی که تکنولوژی جدید را می پذیرد، می تواند شاهد تغییر تدریجی مسایل اجتماعی خود و نیز موفقیت خویش در روابط بین المللی باشد. یک نوآوری تکنیکی یا یک انتقال تکنولوژی، دارای نتایج اجتماعی است؛ در این صورت دگرگونی های ناشی از آن منتج از انتشار امواج تکنیکی از مراکز غرب می باشد. تکنولوژی ها بی طرف نیستند؛ زیرا «مسافرین بدون بار» نیستند. تکنولوژی، معصومانه این سو و آن سو نمی رود بلکه همراه خود نطفه های عمیق تغییرات اجتماعی را حمل می کند.

دولت‌هایی که درها را به روی تکنولوژی باز می‌گذارند، باید منتظر آن باشند که کشورشان همان مسایل و مشکلات فرهنگی و اجتماعی کشورهای تولیدکننده تکنولوژی را داشته باشد. برعکس، آنان که مدعی ساخت مدل دیگری از جامعه انسانی هستند، باید تکنولوژی‌ها را به هنگام ورود به کشورشان از صافی بگذرانند. هم فلسفه و هم جامعه‌شناسی به عنوان رشته‌های انتقادگر، در انطباق تکنولوژی غربی با واقعیات جامعه‌شناسانه فرهنگی جهان سوم بسیار مفید می‌باشند.

### ● نتایج عمومی

بگذارید ابتدا چند مورد ابهام را روشن کنیم:

۱- مرور بر مشکلات مختلف و خشونت‌های وابسته به رشد خارق‌العاده تکنیک و فنون - از قبیل آلودگی آب‌ها و اتمسفر، تغییر ماهیت شیمیایی عناصر، کاهش منابع انرژی‌زای کره‌زمین، بیکاری، ناآرامی‌های اجتماعی، تسلط تعدادی از افراد بر دیگران و تسلط پاره‌ای از کشورها بر کشورهای دیگر و نیز تسلیحات جنگی - شاید باعث شود که بعضی‌ها ما را بدبین و برخی دیگر ما را از انواع اومانیت‌هایی بدانند که به کارگیری تکنولوژی را در زمره دل‌مشغولی‌های فکری قابل‌مردود می‌شمرند. در حالی که به هیچ وجه چنین نیست!

پروسه کار از ابتدا تا انتها با ایده افشای از خود بیگانگی‌های متعدد ناشی از واقعیات غیر انسانی تکنولوژی همراه بوده است؛ از خود بیگانگی‌های بسیار خطرناکی که از سوی انسان مدرن، که حاکمیت مطلق ماشین را پذیرفته، احساس نمی‌شود.

وظیفه اساسی فیلسوف بدون شک پایان دادن به از خود بیگانگی‌های متعدد ناشی از ورود ماشین در زندگی ما و تأثیرات مختلف آن در جامعه است. ما مؤکداً می‌دانیم که مسایل انسانی مطروحه در این جا به نظر بسیاری از ایدئولوگ‌ها در مقابل خدمات بی‌اندازه‌ای که تکنولوژی به انسان ارائه می‌دهد، صرف‌نظر کردنی است. آن چه که ما به خاطرش مبارزه می‌کنیم، آن است که به جای آن که انسان‌ها تحت تسلط مکانیسم‌های مختلف اطراف خود قرار گیرند، فراگیرند که چگونه آن مکانیسم‌ها را تحت انقیاد اهداف خود در آورند.

تسلط ماشین از این امر ناشی می‌شود که پیشرفت فنی به طور چشم‌گیری

از رشد روحی و روانی فراتر رفته است. تکنولوژی باید وسیله‌ای در خدمت بشر باشد. به دیگر سخن باید تکنولوژی را، که به داشتن ماهیتی غیر انسانی گرایش دارد، ماهیتی انسانی داد. باید فعالیت تکنولوژیکی را به سمت نیک بختی، به مفهوم افلاطونی آن، سوق داد. نمی‌توان صرفاً به دلیل آن که نتایج اکتشافات علمی می‌توانند خطرناک باشند، با آنها مقابله کرد. اکتشافات علمی و فنی به خودی خود دارای ارزشی انسانی هستند، آن اکتشافات تظاهر بزرگواری و قدرت بشر هستند، حال اگر اکتشافات علمی و فنی می‌توانند برای موجودیت بشر، جامعه انسانی و تمدن خطرناک باشند، این امر وابسته به سطح نازل روحی و اخلاقی انسان مدرن است. واقعیت این است نباید ماشین و تکنولوژی را با استفاده نامناسب انسان از آنها اشتباه کرد. آهنگ ضدانسانی کار زنجیره‌ای را نباید گناه خود ماشین دانست بلکه این گناه به بی‌عدالتی جامعه‌ای تعلق دارد که کار بسیاری از انسان‌ها در خدمت منافع محدودی از افراد قرار می‌گیرد.

البته ماشین خطرناک است؛ زیرا به طرز غیر قابل کنترل قدرت انسان را افزایش می‌دهد. اما آیا می‌توان مانند «برگسون» نتیجه گرفت که برای متعادل کردن پیشرفت فنی تنها «مقداری روح اضافی کفایت می‌کند»؟ مسلماً ما از مقداری زیاده‌روی‌های تکنولوژی و کمبودهای روحی رنج می‌بریم لیکن آیا نمی‌توان به طریقی دیگر فکر کرد که ما قربانی ناکافی بودن تکنولوژی هستیم؛ یا بهتر بگوییم قربانی عدم تعادل در تکنولوژی‌مان هستیم و در مقابل فنون بسیار قدرتمند تولید مادی، تکنیک‌های بسیار ضعیف توزیع کالاها، سازماندهی اجتماعی و مشورت‌های بین‌المللی قرار دارد؟

۲- باید درک کرد که اثرات شوم تکنولوژی مدرن و نتایج تراژیک قرار داد «فاوستی» که باید با آن منعقد شده باشد، تنها مربوط به کشورهای سرمایه‌داری نمی‌شود. این اثرات در کشورهای سوسیالیستی صنعتی نیز احساس می‌شوند. باید فرمول مشهور «روبرت هایلبرونر» را تکرار کرد که: «تمدن صنعتی در زمینه اقتصادی پیروز شده و ارزش‌های مشترکی را به سرمایه‌داری و سوسیالیسم تحمیل می‌کند.»\*

۳- و اما انتقال تکنولوژی مسأله بسیار مهمی را مطرح می کند. دخول علم و تکنولوژی، آشفته‌گی‌های اجتماعی و فرهنگی‌یی ایجاد می کند که از تغییرات کم‌اهمیت در عادات مصرف تا دگرگونی‌های عمیق و اساسی در رفتارها، باورها، ارزش‌ها و توزیع قدرت را دربر می گیرد. به این جهت است که رهبران کشورهای دریافت کننده خارجی باید به مسایل مختلفی پاسخگو باشند. تا چه حدی یک جامعه می تواند سریعاً مجهز به علم و تکنولوژی مدرن شود بدون آن که بخشی از ارزش‌های اصیل و هویت فرهنگی‌اش را از دست بدهد؟ چگونه می توان علم و تکنولوژی را جذب کرد و در عین حال قدرت و ظرفیت ابتکار و خلاقیت خود را افزایش داد؟ چگونه می توان از راه‌هایی احتراز جست که کشور را در وابستگی به تکنولوژی خارجی فرو می برد و موجبات تقلیدهای بیرنگ می شود؟ و بالاخره مناسب ترین اقدامات و وسایل تحقق استقلال فرهنگی و استقلال، بدون صرف نظر کردن از منافع رشد فنی - علمی و همپیوندی میان کشورها کدامند؟

در جستجوی یک توسعه، توسعه به مفهوم کلی آن که در بر گیرنده رشد و تغییر ساختارهای تولید و فرهنگ برای رسیدن به جامعه نوین - که حداکثر نیک بختی و بهزیستی را برای انسان فراهم کند - مسلماً نمی توان ایده صنعتی کردن جهان سوم را که وابسته به تکنولوژی خارجی است، طرد کرد. اما این تکنولوژی باید:

الف - ساده و کم هزینه باشد و در مصرف انرژی و دیگر مواد اولیه صرفه جو بوده و آلوده کننده نباشد.

ب - قابل کاربرد در پروژه‌هایی کم وسعت باشد.

ج - دارای جهت گیری ارضای نیازهای اساسی اهالی، مطابق با فرهنگ و ارزش‌های محلی بوده و اشتغال‌زا باشد.

با توجه به این جنبه‌های مختلف: «عدم خشونت و رابطه میان انسان و طبیعت و فرهنگش، که ضامن تداوم آنست، زاده می شود.»<sup>۵</sup>

یکی از مثال‌های خوب کاربرد این اصول را می توان در عدم تمرکز و انسانی کردن خدمات بهداشتی در تانزانیا نام برد. این نمونه نجات بخش، به کارگیری تکنولوژی درهماهنگی با یک فرهنگ محلی است. امیدواریم که تانزانیا بتواند در این راه پیگیری به خرج داده و نمونه‌ای برای دیگر کشورهای

\* Schumacher' Small is beautiful. ed. seuil.

جهان سوم باشد.

در پایان باید بگوییم گرچه نمی‌توان توسعه‌ای بدون توسل به علم و تکنولوژی به دست آورد، اما توسعه واقعی زمانی است که علم و تکنولوژی با فرهنگ هم‌نوا و هماهنگ شوند. و این امر صرفاً با انتقال ساده علم و تکنولوژی حاصل نمی‌آید بلکه مستلزم تلاشی خودجوش و نوآوری‌هایی بس زیاد است. از آن‌چه که گفته می‌شود، نتیجه می‌گردد که مفهوم «فرهنگ»، آن‌طور که منظور ماست، نه یک امر ارتقاء شخصی و نه پیشرفت‌های ظاهراً «سطح بالای» گروهی از افراد جامعه است. منظور ما تعریفی وسیع‌تر و فراگیرتر از فرهنگ است که تمامی فعالیت و تظاهرات تولیدی انسان را، چه به لحاظ تکنولوژیکی و اقتصادی و چه از نظری هنری و روزمره دربر می‌گیرد.

این مفهوم فرهنگ مستلزم رابطه‌ای منظم میان تمامی جنبه‌های زندگی، آن‌طور که در جریان است، می‌باشد. این مفهوم محدود به حال نبوده و گذشته و آینده را نیز دربر می‌گیرد. به این جهت باید تمامی متخصصین علوم انسانی و فلسفه را در تصمیم‌گیری‌های مهم مربوط به توسعه دخیل دانست؛ باید آنان امکان شرکت در تهیه پروژه‌ها و تصمیم‌گیری‌ها را در سطوح مختلف داشته باشند. مسأله تنها این نیست که امکانات داده شود تا اهداف مشخص شده توسط تکنوکرات‌ها تحقق یابند، بلکه باید دورنماها و آگاهی‌هایی که مربوط به تعریف اهداف و انتخاب اولویت‌ها می‌شود، وسعت داده شوند. این امر به متخصصین فرهنگ امکان می‌دهد که اطلاعات و اکتشافات معین و واقعی را باعث شوند؛ چیزی که اداره‌کنندگان (مدیران) و برنامه‌ریزان معمولاً به آنها توجهی ندارند و نمی‌خواهند آنها را به کار گیرند؛ به این دلیل ساده و روشن که آنها تحت نفوذ و تأثیر یک ایدئولوژی عقب‌افتاده نسبت به توسعه می‌باشند. همین ایدئولوژی عقب‌افتاده آنها را به این امر متعایل می‌کند که در استدلالات خود عوامل غیرقابل اندازه‌گیری و غیرملموس را وارد نکنند. ■